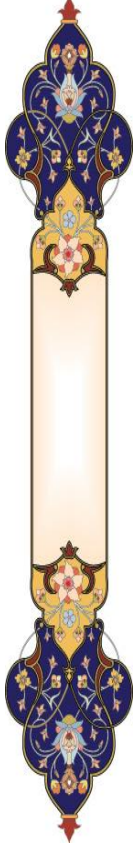




خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور



# ویژه نامه سی و یکمین سالگرد شهادت صادق گنجی



۲۸ آذرماه ۱۳۶۹ یادآور شهادت بزرگمردی پاک و صادق که در مسیر اتحاد بین المسلمین و مبارزه با استکبار جهانی نقشی اساسی ایفاد کرد و چنان عرصه را بر دشمن تنگ کرد که در آخرین مراسم تودیع خود توسط گروهک تروریستی تکفیری سپاه صحابه به شهادت رسید.

وی از شیرمردان روزگار ایران اسلامی در مسیر بیداری اسلامی در پاکستان بود که اقدامات بزرگ وی هیچ گاه از ذهن مردم این کشور مسلمان، همسایه و برادر پاک نخواهد شد.

### زندگی نامه مختصر شهید صادق گنجی

شهید صادق گنجی در سال ۱۳۴۲ در خانواده ای مذهبی از دیار دشتستان در شهر فسا از توابع استان فارس به دنیا آمد. در زمان تولد صادق، خانواده اش به علت ماموریت کاری پدرش که نظامی بود در این شهر زندگی می کردند.

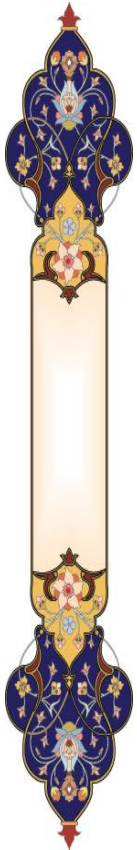
صادق کلاس اول و دوم دبستان را در فیروز آباد و کلاس سوم را در نور آباد فارس تمام کرد. وی حدود نه سال داشت که پدر خود را از دست داد و پس از فوت پدر به همراه مادر و سه خواهر و دو برادرش به خانه پدری یعنی شهر برازجان بازگشتند.

صادق دوران تحصیل راهنمایی خود را در مدرسه راهنمایی ارشاد برازجان سپری کرد و تحصیلات متوسطه را نیز در دبیرستان شهید بهشتی برازجان با موفقیت به پایان رساند.

نوجوانی صادق همزمان شد با اوج مبارزات مردم علیه رژیم ستمشاهی بود و طولی نکشید که او خود را به خط مقدم مبارزه رساند. خودش در کتاب «بخشی به عنوان زندگی من» می نویسد در سن ۱۲ سالگی در مبارزات انقلابی شرکت کردم و به دست ماموران ساواک دستگیر شدم.

او هم مرد میدان مبارزه بود و هم در علم و تحصیل و مطالعه شاگردی شاخص بود.

در سال ۵۹ برای تحصیل علوم دینی به تهران رفت و با نمره های عالی در آزمون ورودی مدرسه عالی شهید مطهری پذیرفته شد و با نشستن بر سر کلاس بزرگان و استادان مجربی چون آیت اله امامی کاشانی، موفق شد مدرک کارشناسی در رشته الهیات را دریافت و لباس روحانیت بر تن کند.



وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز در تشکیل انجمن‌های اسلامی دانش آموزان و سه نهاد مردمی و انقلابی سپاه پاسداران، کمیته انقلاب اسلامی و بسیج مستضعفین در برازجان تلاش کرد.

در دوران فعالیت ایشان در نهادهای انقلابی به عنوان مسئول گزینش کشتیرانی (در تهران) توسط منافقین شناسایی شد که توطئه سو قصد به جان ایشان ناکام ماند.

با آغاز جنگ تحمیلی هم در سنگر علم مشغول به تحصیل علوم بود و هم گاه و بیگاه از طریق مرکز علمی و دینی تا پایان جنگ تحمیلی به عنوان مبلغ به جبهه‌ها اعزام می شد.

در جریان جنگ تحمیلی به مدت دو سال در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل کارنامه درخشانی از خود به یادگار گذاشت و مراتب جانبازی و رشادت خود را به منصفه ظهور درآورد.

شهید گنجی در سال ۶۴ ازدواج کرد که سبحان و نادر ثمره این ازدواج هستند. وی در همین سال ابتدا شاهد شهادت هم‌رزم خود و همسرخواهرش بود و سپس برادرش به شهادت رسید.



گنجی سپس به استخدام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی درآمد و در سال ۶۵ در حالی که فقط ۲۳ سال داشت، از طرف معاونت بین الملل وزارت ارشاد به دلیل شایستگی و لیاقت که در وی متبلور بود به عنوان سفیر فرهنگی و مسئول خانه فرهنگ در لاهور پاکستان انتخاب شد

صادق در مرکز فرهنگ پاکستان به سرعت زبان اردو را فرا گرفت و نوشته‌ها و حتی اشعاری به زبان اردو نگاشت.

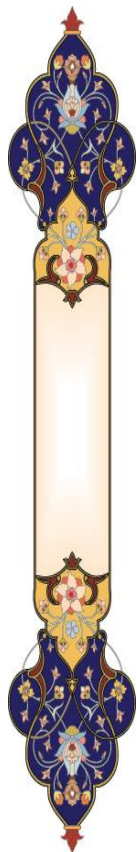
وی دارای آثار زیادی دارد که شامل نگارش و ترجمه چندین کتاب به زبان اردو، یادداشت نگاری‌های روزانه و سلسله اطلاعات و گزارش‌های کاری‌ای است که حاصل تلاش‌های سه سال و نیمه‌اش در لاهور بود.

شهید گنجی در مدت سه سال و نیمی که در پاکستان بود با حضور در همه مجامع علمی فرهنگی و هنری، به روشنگری می پرداخت و نوشته‌های علمی و دینی وی در مطبوعات این کشور به چاپ می‌رسید.

گنجی در مدت حضورش در پاکستان ۱۳ جلد کتاب درباره این کشور و در زمینه‌هایی مانند مسیحیت در پاکستان، زن در پاکستان، شخصیت‌های پاکستان، احزاب و گروه‌های پاکستان، پاکستان و چگونگی فعالیت امریکا در این کشور و آموزش و پرورش پاکستان به رشته تحریر درآورد. بیشترین تلاش فرهنگی ایران در پاکستان در زمینه وحدت اسلامی بود و شهید صادق گنجی از پیشگامان این امر به حساب می‌آمد. شهید گنجی قلب‌ها را در لاهور و پاکستان آن‌چنان تسخیر کرده بود که حتی اندیشیدن به فراقش نیز برای مردمان ایران دوست و مسلمانان شیفته انقلاب، امام و رهبری دشوار می‌کرد. پس کمترین کاری که از دست آنان برمی‌آمد، تدارک مراسم تودیع برای این سفیر فرهنگی انقلاب بود، مراسمی که در کمال تعجب تعدادشان حد نصابی تازه در تاریخ این‌گونه بزرگداشت‌ها بر جای گذاشت.

روز ۲۹ آذرماه سال ۱۳۶۹ در مراسم تودیع که از طرف ادبا، نویسندگان، شعرا و خبرنگاران در هتل اینترنشنال لاهور برگزار شده بود، این شهید به منظور شرکت در جلسه در ساعت ۷ و ۴۵ دقیقه جلوی درب هتل می‌رسد و به محض پیاده شدن از ماشین، مورد هجوم وحشیانه چند تن از ایادی استکبار جهانی و وهابیون ملحد قرار می‌گیرد و با رگبار دشمن به خون خویش می‌غلطد و خون پاک و مطهرش، زمین لاهور را برای همیشه رنگین می‌کند.

پیکر شهید گنجی پس از انتقال به زادگاهش در کنار ۲ شهید خانواده اش در گلزار شهدای برازجان آرام گرفت.







پس از شهادتش بسیاری از شخصیت‌های علمی، مذهبی، فرهنگی و سیاسی پاکستان از او بارها یاد کردند. خطبا و امامان جماعت شیعه و سنی پاکستان، او را نماینده جهان اسلام و سیاستمداران این کشور او را سرمایه‌ای نامیدند که در قرن‌ها به ندرت تکرار می‌شود. گاهی حتی با لباس‌های محلی در مجامع مخالفان در پاکستان حضور می‌یافت. حرف آن‌ها را گوش می‌داد و با آن‌ها بحث می‌کرد تا شناسایی نشود. معروف است که بعضی شب‌ها پیاده در کوچه‌پس‌کوچه‌های لاهور قدم می‌زد و با مردم کوچه سخن می‌گفت. پس از رحلت حضرت امام، برای نشان دادن اتحاد و یکپارچگی ایران و اینکه مسلمین جهان رهبر جدید مدبر، مدیر و آگاهی خواهند داشت که راه امام را همچون خود او رهبری خواهد کرد، ده‌ها مصاحبه انجام داد تا به پاکستانی‌های مشتاق امام و اندوهگین در غم فراق او نشان دهد که امام جانشین به حقی خواهد داشت.

در کارنامه شهید صادق گنجی خدمات ارزشمند بسیاری به اسلام، ایران و مردم پاکستان به چشم می‌خورد. او برای نشان دادن فرهنگ و ادب ایرانی، رساندن پیام اسلام ناب محمدی و رهبری امام خمینی (ره) و نهایتاً صلح و دوستی پایدار میان مسلمین جهان تلاش زیادی کرد و به لطف خداوند بسیاری از آن‌ها به بار نشست.

### خاطرات جواد منصوری سفیر وقت پاکستان از شهید گنجی

در سال ۱۳۶۸ من به‌عنوان سفیر به پاکستان اعزام شدم، لذا در دی ماه سال ۱۳۶۸ فعالیتیم را به‌عنوان سفیر در پاکستان آغاز کردم. در اولین جلسه‌ای که با رایزنان فرهنگی و مسئولین خانه فرهنگ داشتیم، با آقای صادق گنجی مسئول خانه فرهنگ ایران در لاهور آشنا شدم. صادق گنجی فردی بسیار خوش‌بین، دارای حافظه خیلی قوی و خوش ذوق و بسیار با استعداد بود؛

از منظر من انسان بسیار موفق بود. از همان جلسه اول نظر من را جلب کرد و به تدریج بنا به اقتضات ارتباط ما با هم بیشتر شد. در یکی دویاری که به لاهور سفر کردم ایشان را در لاهور دیدم و از موفقیت‌هایش مطلع شدم. به جرأت می‌توانم بگویم یکی از موفق‌ترین رایزنان فرهنگی ایران در خارج از کشور بود. ایشان در مدت زمان بسیار کوتاهی زبان اردو را فرا گرفت. نکته جالب اینجا است که ایشان تعدادی شعر هم به زبان اردو گفته است.

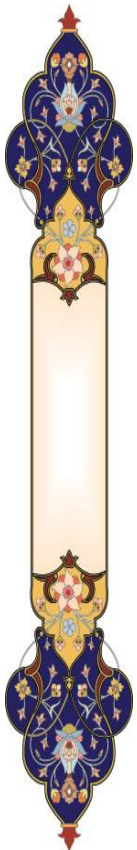
مردم پاکستان علاقه عجیبی به شعر دارند و کسی را هم که شعر می‌گوید باسواد می‌دانند. شهرت شهید از شهرت سفیر در پاکستان هم بالاتر بود، حتی شهرت ایشان از پاکستان هم فراتر رفته بود و در هندوستان هم او را می‌شناختند. دلیل شهرت وی در هندوستان فعالیت‌های فرهنگی‌اش و انعکاس آن در رسانه‌های هندوستان بود. مسلمانان هند صادق گنجی را به عنوان یک فعال فرهنگی، ایرانی، انقلابی، که با زبان اردو حرف می‌زند می‌شناختند و این یک امر فوق‌العاده بود.

صادق تحصیلکرده مدرسه عالی شهید مطهری بود و از یک خانواده متوسطی بود. او با تلاش و استعدادش توانسته بود توجه مدیریت مدرسه را به خود جلب نماید، لذا بعد از اتمام تحصیلش با توصیه مدرسه عالی شهید مطهری در وزارت ارشاد مشغول به کار می‌شد و پس از مدتی در لاهور مرکز فرهنگی سیاسی و علمی پاکستان مسئولیت خانه فرهنگ ایران را عهده‌دار گردید. خانه فرهنگ ایران از گذشته‌های دور مورد توجه علما و رسانه‌های پاکستان قرار داشت.

همزمان با حضور گنجی احزاب پاکستان نیز توجه‌شان به خانه فرهنگ ایران معطوف شده بود و توانسته بود روی علما و احزاب پاکستان تأثیر بگذارد. در طول مدتی که من با گنجی در پاکستان همکاری داشتیم سفارت و خانه فرهنگ تعامل سازنده‌ای داشتند.

در پاکستان مطبوعات نقش مهمی را ایفا می‌کنند و ایشان نیز ارتباطشان با مطبوعات آنجا بسیار قوی بود. شهید گنجی به دلیل تسلط به زبان اردو با علمای پاکستان ارتباط مستقیم و صمیمانه‌ای داشت و در مقابل علما هم علاقه زیادی به او داشتند و حرفهای او را گوش می‌کردند. شهید خانه فرهنگ را مرکزیت قرار داده بود و دانشجویان، علما، خبرنگاران، نویسندگان و سایر جریانها به آنجا می‌آمدند و در مورد ایران و منطقه با صادق گنجی صحبت می‌کردند.

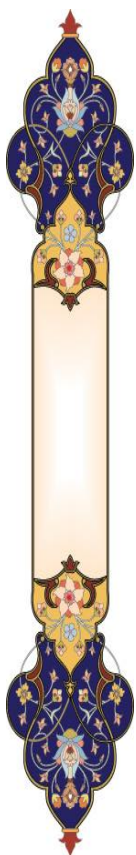
اقدام شاخص دیگر شهید گنجی افشای جریانهای نفوذی فرهنگی خطرناک بود. از این جریانهای نفوذی می‌توان به سپاه صحابه و جریانهای تفرقه‌افکن سعودی انگلیسی اشاره کرد، این موضوع خیلی بارز شد و شیعیان پاکستان به خاطر روشنگری‌های شهید گنجی ارادت ویژه‌ای به او پیدا کرده



بودند. همین روشنگری‌های شهید گنجی باعث شهادت ایشان شد. در یکی از سخنرانی‌های‌شان اعلام کرده بود که "من مدارک مهمی از انحرافات و ارتباطات بعضی گروه‌های انحرافی دارم و وقتی برگردم ایران این مدارک را افشا می‌کنم". ایشان قرار بود چند روز بعد از این سخنرانی در پایان مأموریتش به ایران برگردد، و در واقع آن جلسه‌ای که به‌همت کنسولگری، خانه فرهنگ شعرا و اصحاب رسانه گرفته شد که شهید در آن مراسم به شهادت رسید جلسه تودیع ایشان بود. کسانی که از افشاگری صادق گنجی به‌منظور به‌خطر افتادن موقعیت گروه‌ها و دولت پاکستان می‌ترسیدند ایشان را شهید کردند.

ترور شهید گنجی دقیقاً طراحی سپاه صحابه بود، بعدها هم قاتلش دستگیر شد. دولت پاکستان بنا بر مناسباتی که با عربستان داشت حاضر به اعدام فرد قاتل نشد و چند سالی این فرد در زندان بود که بعد از مدتی به افغانستان فراری‌اش دادند. ظاهراً بعدها او به‌یک‌نحوی به پاکستان آمد و به‌طور مشکوکی کشته شد، اما دولت پاکستان علی‌رغم حکم دادگاه حاضر به اعدام قاتل شهید گنجی نشد. من همزمان با ترور شهید به منزل یکی از سردبیرهای روزنامه‌های پاکستان به‌منظور گفتگویی سیاسی دعوت شده بودم. در پاکستان رسم هست که سردبیرهای رسانه‌های پاکستان با مقامات مختلف گفتگوی مفصل انجام می‌دهند. درحین گفتگو با این فرد بودم که ناگهان تلفن سردبیر زنگ خورد و خبری به او دادند. او تلفن را قطع کرد و به‌سمت من آمد و با زبان فارسی به من گفت "اتفاق بدی افتاده، شما ناراحت نباشید، متأسفانه آقای گنجی را ترور کرده‌اند". من با شنیدن این خبر شوکه شدم، بلافاصله به‌سمت سفارت حرکت کردم و گفتگو را نیمه‌تمام گذاشتم.

ایشان نقش مهمی در وحدت شیعه و سنی داشت و مسئله وحدت شیعه و سنی در پاکستان از روز تأسیس این کشور تا امروز مهم بوده است. انگلیس، عربستان و آمریکا سرمایه‌گذاری بسیار زیادی را کرده‌اند تا این وحدت محقق نشود و از طرفی دیگر علما و دوستداران ایران در پاکستان بنا بر سیاست جمهوری اسلامی برای وحدت اسلامی تلاش می‌کنند. متأسفانه به‌دلیل فقر مالی بسیاری از پاکستانی‌ها به سعودی‌ها وابسته هستند و به این دلیل معمولاً در تضاد با شیعه قرار می‌گیرند. ما بیشترین تلاش فرهنگی‌مان در پاکستان در زمینه وحدت اسلامی بود که صادق گنجی از پیشگامان این امر به‌حساب می‌آمد. دولت پاکستان علی‌رغم فلسفه تشکیل و وظیفه‌اش که حفظ منافع اسلام و استقلال کشور است به دولتهای سرمایه‌دار تفرقه‌افکن وابسته است. دولتهای پاکستان می‌دانند



که حل مسائل شان با ایران است اما از طرف عربستان حمایت مالی می‌شوند. یک روز یکی از علمای پاکستان به من گفت که "ما قلبمان با شماست ولیکن پولمان از عربستان می‌آید، لذا مجبوریم علیه شما حرف بزنیم."



### فکر نمی‌کردیم گنجی ترور شود

درباره موضوع گمانه زنی‌ها درباره احتمال شهادت ایشان در لاهور، من در اسلام‌آباد حضور داشتم و از اوضاع آنجا بی‌خبر بودم. بنابر عرف دیپلماتیک که مرسوم بر حفظ امنیت دیپلماتهای خارجی می‌باشد اصلاً احتمال ترور صادق گنجی را نمی‌دادیم. دولت پاکستان می‌گفت "ما بنا بر مشکلاتی که داریم نمی‌توانیم امنیت را تأمین کنیم"، لذا بعد از شهادت شهید گنجی چند نفر دیگر از بچه‌های ما را شهید کردند، حتی "اعظم طارق" دبیر سپاه صحابه جلوی مجلس پاکستان صراحتاً به من گفت که "تو را می‌کشیم"، و تهدید به قتل نمود. انگیزه این افراد از ترور من جلوگیری از ترویج افکار امام خمینی بود. من بعد از این تهدید به مسئولین پاکستانی اعتراض شدید کردم و گفتم "مقابل مجلس این کشور من را تهدید به قتل کرده‌اند"، که در پاسخ به من خیلی منفعلانه گفتند "این مشکل مملکت ما است و تلاش می‌کنیم که این اتفاق نیفتد". البته این اتفاق روزهای آخر مأموریت من در خداحافظی‌ام با رئیس مجلس پاکستان افتاد. بنابراین شهادت گنجی آخرین



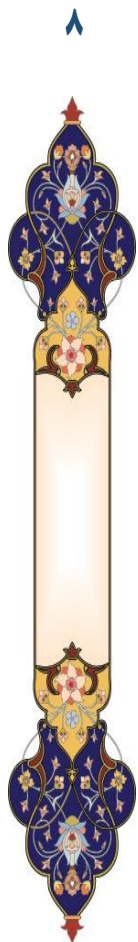
مورد نبود و حدود هفت نفر ایرانی بعد از انقلاب در خاک پاکستان به شهادت رسیدند که اولین شهید ایرانی در پاکستان صادق گنجی بود. بعد از گنجی آقای رحیمی از کارکنان سفارت به شهادت رسید، حتی یک دانشجوی ایرانی نیز به شهادت رسید.

### گنجی چگونه شهید شد

هنگامی که از تهران اعلام کردند که مدت زمان مأموریت گنجی در پاکستان به اتمام رسیده و بنا شد صادق به ایران برگردد، اهالی فرهنگ پاکستان و دوستان وی تصمیم گرفتند برای او یک مراسم خداحافظی و تودیع برپا نمایند. این مراسم در سالن کنفرانس یک هتل قرار بود که برگزار شود. ترور کنندگان گنجی پشت یک ستونی نزدیک ورودی هتل مخفی شده بودند. به محض ورود صادق گنجی به هتل در ورودی هتل او را به رگبار می‌بندند و با موتور فرار می‌کنند، البته قاتلین همان شب چند تا چهارراه آن طرف تر دستگیر شدند. دستگیری این افراد خیلی عجیب بود. پلیس پاکستان به این دو نفر در خیابان مشکوک می‌شود و می‌بیند فرد قاتل زیر پیراهنش یک اسلحه قایم کرده است. لوله اسلحه از زیر پیراهن آن فرد بیرون زده بود و پلیس هم به دلیل قتل گنجی اینها را دستگیر نکرد و فقط به دلیل حمل سلاح دستگیرشان نموده بود. اگر این افراد را اتفاقی دستگیر نمی‌کردند بنایی بر دستگیری‌شان نداشتند.

به محض ورود به سفارت با تهران تماس گرفتم و با دولت و وزارت خارجه پاکستان ارتباط برقرار و اعتراض شدید دولت ایران و سفارت را اعلام کردم. حدود ساعت ده‌ونیم همان شب بود که قائم‌مقام وزارت خارجه پاکستان از طرف نخست‌وزیرشان به سفارت ما آمد و عذرخواهی و اظهار تأسف شدید کرد. این فرد به ما اعلام کرد که ضمن تأمین امنیت ما با عوامل این ترور نیز برخورد سختی خواهند داشت. ما صراحتاً اعلام کردیم که "شما نمی‌توانید امنیت ما را حفظ کنید". عوامل وزارت خارجه پاکستان پس از برخورد تند ما اعلام کردند که "ما حتماً رضایت شما را جلب می‌کنیم."

فردا صبح آن روز من رفتم فرودگاه تا به لاهور بروم. وقتی که رفتم فرودگاه بلیطی نداشتم و به مسئولین آنجا گفتم که می‌خواهم برای مراسم تشییع شهید گنجی بروم با اولین پرواز من را سوار هواپیما کردند. لازم به ذکر است که پرواز فوق‌العاده خالی داشت مدیریت یکی از مسافریں را از پرواز پیاده و مرا جایگزین نمود. بعد از رسیدن به لاهور به خانه فرهنگ رفتم و با خانواده مرحوم و



همکارانش صحبت کردم و تسلی‌شان دادم. با قائم‌مقام وزیر خارجه پاکستان صحبت کردم که "ما فردا می‌خواهیم در لاهور مراسم تشییع برپا کنیم و حتماً باید امنیت مراسم را تأمین نمایید." با تهران هم هماهنگ کردم که یک هواپیمای اختصاصی به لاهور بفرستند تا پیکر مطهر شهید را با آن به تهران انتقال دهیم. خانواده شهید هم با همین پرواز به تهران منتقل شدند. مراسم تشییع جنازه از خانه فرهنگ تا مکان برگزاری نماز میت برپا شد. نماز را هم یکی از علمای پاکستان قرائت نمود. "نواز شریف" نخست وزیر وقت پاکستان نیز خود را به این مراسم رساند. شریف در حین مراسم از ما عذرخواهی نمود و قول تأمین امنیت و حفظ احترام دیپلماتهای ایرانی را داد. بعدها پس از دستگیری قاتل شهید گنجی مجدداً با نواز شریف دیدار و مجدداً اعتراض نمودم و گفتم که "چرا این فرد قاتل را اعدام نمی‌کنید؟"، در پاسخ به من گفت که "ما بین شما و عربستان گیر افتاده‌ایم؛ عربستان سالانه کمکهای زیادی به کشور ما می‌کند و از آن طرف هم شما برای ما قابل احترام هستید و نمی‌دانیم چه کار کنیم". نواز شریف در سخنرانی دیگری هم اعلام کرده بود که "ما سالی چهار میلیارد دلار از عربستان سعودی پول دریافت می‌کنیم". بنابراین دولت پاکستان به این دلیل که می‌دانست اگر قاتل را اعدام کند با عربستان دچار چالش خواهد شد حکم دادگاه را اجرا نمی‌کرد.

روزنامه‌های پاکستان این خبر را پوشش دادند و خیلی از روزنامه‌ها به‌عنوان خبر اول کار کردند. جمعیت بسیار زیادی به خانه فرهنگ ایران در لاهور آمدند و یک مراسم تشییع باشکوه برای صادق برگزار کردند. مقامات پاکستانی از جمله نخست‌وزیر و استاندار در این مراسم شرکت کردند، علمای زیادی نیز خود را به این مراسم رساندند.

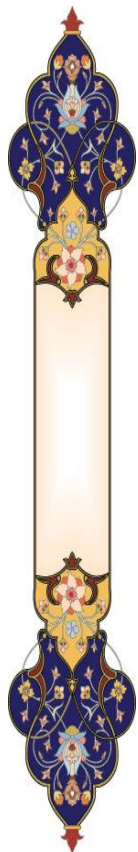
در ایران هم رسانه‌ها این خبر را منعکس کردند. وزارت خارجه سفیر پاکستان را احضار و اعتراض شدیدی به او کرد. برای پیگیری کار پرونده یک وکیل گرفتیم. در مجموع دستگیری قاتلین خیلی به ما کمک کرد. دولت پاکستان هم اعلام پشیمانی و شرمساری کرد.

## روایت شاهد عینی از شهادت شهید صادق گنجی

مهندس محمدعلی مکارم شیرازی فرزند حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی - دامت افاضاته - جانباز حادثه ترور شهید گنجی در لاهور، در جریان آخرین مراسم تودیع آن شهید است که به وداعی خونین منجر شد. دست تقدیر باعث شد تا مهندس مکارم شیرازی، که دوشادوش شهید تا مسلخ پیش رفته بود، زنده بماند. وی در جریان حمله تروریست های تکفیری سپاه صحابه به دلیل اصابت گلوله از چند ناحیه به شدت زخمی شد.

وی درباره آشنایی خود با شهید گنجی و دامنه گسترده فعالیت های این شهید می گوید... شروع ارتباط و آشنایی ما از زمان حضور شهید گنجی در پاکستان بود. آن زمان من آن جا دانشجو بودم، البته در عین حال با دفتر آیت الله حسن طاهری خرم آبادی همکاری و رفت و آمد داشتم. دفترشان مربوط به کارهای حوزوی بود، یعنی شهریه طلبه ها، رسیدگی به امور مدارس، برگزاری امتحانات و مجموعه امور حوزوی شیعیان پاکستان. من در آن جا سمت اداری نداشتم، ولی همکاری هایی در برقراری ارتباطات آن جا و دانشجویان انجام می دادم و بقیه اش در حد مشاوره و رفت و آمد و این ها بود. بنده به خاطر تحصیل به آن جا رفته بودم، منتها در برهه ای این کارها هم پیش آمد، ضمن این که قبلش سفری تحقیقی هم برای تحصیل به هند داشتم، ولی به دلایلی در هند مشکلاتی برایم پیش آمد و منجر به این شد که به لاهور رفتم و آن جا در همان رشته مهندسی تحصیل را ادامه دادم.

در آنجا با شهید گنجی آشنا شدم. ایشان از هوش خاصی برخوردار بود، مثلاً فکر می کنم شهید گنجی ظرف سه - چهار ماه با زبان اردو کاملاً آشنا شده بود و به لحاظ کلی و تحصیلی با زبان انگلیسی نیز یک آشنایی پایه ای داشت. در پاکستان زبان مردم محاوره اردوست و همه به اردو صحبت می کنند، الا مکاتباتی که آن جا به زبان انگلیسی صورت می گیرد. ایشان خیلی سریع زبان اردو را یاد گرفت، به طوری که در محافل، به هیچ وجه نیاز به مترجم نداشت و خودش هم به این زبان علاقه داشت، حتی در جاهایی که به عنوان نماینده فرهنگی می رفت و رفتنش جنبه دیپلماتیک داشت، به زبان اردو صحبت می کرد. آشنایی سریعی به زبان اردو پیدا کرد و به خوبی بر ادبیات اردو مسلط شده بود، به خصوص این که علاقه زیادی به اشعار و ادبیات آن ها داشت، با اشعار فراوانی از زبان اردو آشنا شده بود و در محافل و سخنرانی ها با زبان مردم صحبت می کرد، که مجموعه این ها باعث شده بود تا شخصیتش در نزد آن ها یک گیرایی خاصی پیدا کند.





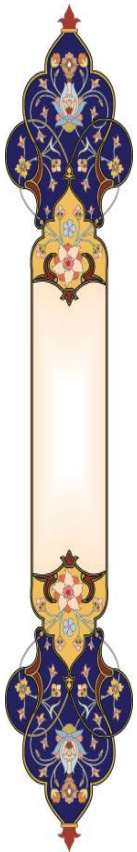
در پاکستان و در لاهور، قبل از ایشان افراد محترم دیگری هم بودند که مسؤولیت خانه فرهنگ و رایزنی‌های فرهنگی را داشتند، به خصوص در همان لاهور شخصی به نام آقای علی اُورسجی بود که سال‌ها سفیر فرهنگی کشورمان در جاهای مختلف بود و مسؤولیت خانه فرهنگ را بر عهده داشت. بنده با آقای اورسجی هم در ارتباط بودم. در مقطعی که شهید گنجی به عنوان رایزن فرهنگی انتخاب شده بود، این دو چند ماهی مشترکاً با هم بودند، شاید قبل از آن هم به لحاظ حضور در وزارت ارشاد با هم آشنایی داشتند. بدین ترتیب شهید گنجی با روحیه تازه‌ای وارد لاهور شد. تعریف کارهای خانه فرهنگ هم از نظر مرکز تهران، تعریف شده و مشخص بود. در آن زمان بحث ارتباط با محافل ادبی و هنری نیز وجود داشت، البته هنوز تعریف ارتباطات هنری و این‌ها بیشتر متأثر از فضای اوایل انقلاب بود و این‌قدر ریز نشده بود. مسؤولیت مسؤولین خانه فرهنگ و رایزنی‌ها، حداکثر، ارتباط با محافل سیاسی، مذهبی و ادبی بود و خیلی در دایره هنری ورود نمی‌کردند؛ در آن زمان مسائل سیاسی هم پررنگ بود. اواخر جنگ بود که شهید گنجی به پاکستان آمد و ما هنوز در جنگ بودیم. شرایط آن موقع خاص بود. در دوره قبل از شهید گنجی، ارتباط با روحانیون صرفاً در یک دایره سیاسی محدود بود، اصولاً روحانیون را در آن‌جا دسته‌بندی می‌کردند، مثلاً شاید روحانی فقط در دایره مذهبی قرار داشت.

شهید گنجی برخلاف افراد قبلی که در این پست بودند، با یک روحیه تازه‌ای وارد پاکستان شد و کارهای خانه فرهنگ را از آن حالت روزمرگی که: صرفاً با یک یا چند نفر ارتباط داشته باشید و این‌ها را به خانه فرهنگ دعوت کنید؛ درآورد. چون تعریف خانه فرهنگ این بود که با شخصیت‌های روحانی، مذهبی، سیاسی و هنری آن‌جا ارتباط داشته باشند. یکی از وظایف خانه فرهنگ، علاوه بر مراوده با شخصیت‌های سیاسی و مذهبی، ارتباط با دانشجویان ایرانی مقیم لاهور بود. از وظایف خانه فرهنگ این بود که برای این طیف هم جلساتی تشکیل دهد و بتواند این‌ها را دور هم جمع کند و جهت‌گیری‌هایی انجام دهد، یعنی عده‌ای برای دانشجویان داشته باشد و آن‌ها را با مواضع



ایران آشنا کنند و به صورت دولتی برنامه‌هایی در جهت اهداف فرهنگی جمهوری اسلامی بگذارند و ارتباط محافل دانشجویی را با ایران رونق دهند، بدین شکل که بالاخره هر هفته‌ای یک عده دور هم داشته باشند. معمولاً در این محافل رسم بود که رئیس خانه فرهنگ عمدتاً راجع به مسائل مذهبی صحبت می‌کرد. اگر هم فردی از ایران به آن جا می‌آمد رسم بود که دعوتش می‌کردند تا در این محافل شرکت کند. خب، شخصیت‌های روحانی یا سیاسی مختلفی آن جا می‌آمدند و برای دانشجویان صحبت می‌کردند و برنامه‌ها معمولاً به صورت هفتگی بود. به هر شکل آقای گنجی یک ارتباط خاص این‌چنینی با دانشجویان داشتند. این، مجموع فعالیت خانه فرهنگ بود که با ورود شهید گنجی این وضعیت از آن حالت روزمره، تعمیم پیدا کرد به یک دایره وسیع‌تر، شامل تعامل با شخصیت‌های ادبی و هنری، ارتباط با روحانیون - حتی آن دسته از روحانیون مذهبی که خیلی سیاسی هم نیستند - ارتباط با دانشجویان در قشرهای مختلف و نه فقط در قالب دسته‌بندی به صورت‌های انجمن اسلامی و...

به یمن حضور شهید گنجی دایره این ارتباطات وسیع و وسیع‌تر شد به طوری که حتی فکر می‌کنم انجمن اسلامی دانشجویان هم در آن فضا انتظار نداشتند که این ارتباط کمی وسیع‌تر از حد انجمن باشد یا از چهارچوب انجمن خارج شود، چون آن موقع جو کشور و جو بیرون از آن، طوری بود که انجمن‌های اسلامی دایره مدار همه فعالیت‌ها بودند و انتظار این بود که فقط با دانشجویانی که زیر این چتر همکاری می‌کنند ارتباط داشته باشند، ولی آقای گنجی یک روحیه بازی داشت و با همه ارتباط برقرار می‌کرد، یعنی دافعه‌های یک آدم پیچیده را نداشت اهل بحث هم بود و به معنای واقعی برای وصل کردن در این محافل آمده بود. به غیر از تسلطی که به صحبت و سخنرانی کردن در آن جا داشت، خیلی راحت به زبان اردو صحبت می‌کرد. در آن محافل و سخنرانی‌ها آدمی بشاش، خنده‌رو، بذله‌گو و خستگی ناپذیر بود. آدمی بود که روزهای متمادی کار می‌کرد و خسته نمی‌شد، حتی چند کار را همزمان اداره می‌کرد، ارتباط با قشر سیاسی و روحانی مثل دفتر آقای طاهری خرم آبادی از یک طرف و کنسولگری از یک طرف دیگر.

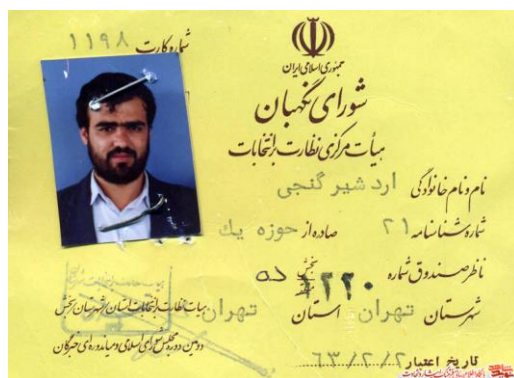




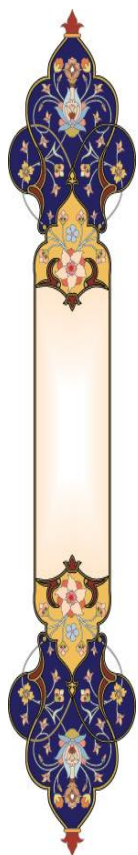
این دیدگاه‌ها همیشه نزدیک به هم نبود، بعضاً با دیدگاه‌هایی که در آن دفتر وجود داشت، ممکن بود آدم‌های تند هم می‌آمدند، یا مثلاً دیدگاه کنسولگری متفاوت بود و طبعاً باید با یک دیپلماسی فکری خاص نگاه می‌کردند. اما من در رفتار شهید گنجی دقت داشتم که خود شهید، پایه‌ها و اصول خاص خودش را داشت و یکسری کلیات را حفظ می‌کرد و با مردم و آدم‌های مختلف ارتباط برقرار می‌کرد. در پاکستان با شخصیت‌های معمول اجتماعی آن جا ارتباط پیدا کرده بود - حتی هنرپیشه‌ها - و کلاً همه را جذب می‌کرد. خانه فرهنگ یک محفلی شده بود که آدم‌های مختلف می‌آمدند و با فضای آن جا آشنا می‌شدند. به هر حال ایشان با آن تربیت و اصول که مثل یک طلبه حوزوی در مدرسه عالی شهید مطهری درس خوانده بود، آدم باز و روشنی بود و آدم‌های مختلفی را در دفترش جذب می‌کرد، آن هم برخلاف رویه آن زمان، که معمولاً دفاتر «بسته» بودند و می‌بایست از قبل وقت خاصی بگیرید؛ مثل کنسولگری یا خانه فرهنگ. خب، رئیس خانه فرهنگ هم در آن جا یک تعریف دیپلماتیک داشت، چون این‌ها با یک پاسپورت سبز به نام دیپلمات وارد می‌شدند، منتها تشکیلاتشان جدا از کنسولگری بود. به قول معروف ماشین‌های تشریفاتی با راننده و فلان و غیره داشتند، ولی گنجی معمولاً این تشریفات را کنار می‌گذاشت و خودش خیلی جاها می‌رفت، به خانه خیلی از افراد پاکستانی می‌رفت و آن تشریفات را که معمولاً یک آدم دیپلمات و نماینده فرهنگی جمهوری اسلامی دارد، این‌ها را در عمل، تا حدی که می‌شد و شرایط به او اجازه می‌داد، کنار می‌گذاشت.

بنده استنباطم این است که اساساً نقشه تروری که کشیده شد، یک بخش از مربوط به روحیه گنجی بود. احساس می‌شد که گنجی با آن روحیه‌ای که دارد و آن سخنرانی‌ها و طرح حرف‌ها در سخنرانی‌ها - و آن بحث‌های امروزی که درباره مهرورزی بیان می‌شود - مشکل ساز باشد. واقعاً او در عمل این روحیه را داشت، یعنی با آن روحیه‌ای که مطرح می‌کرد و در دایره‌های کلی‌اش، بحث شیعه و سنی به آن صورت وجود نداشت، چرا که در دایره‌های خاص خود، محافل شیعه‌ها را رونق

می‌داد، در مراسم خاص شرکت می‌کرد، در بحث کلی، همه را جذب می‌کرد و با توجه به این جاذبه‌هایی که داشت و آشنایی‌اش با زبان اردو، خیلی با مردم مأنوس شده بود و به سخنرانی‌ها و جلسه‌های متعددی می‌رفت. باز هم استنباطم این است که یک عده افراد تندروری وهابی، در پاکستان احساس کرده بودند که ایشان به صورت بالقوه، ممکن است یک روز آدم ذی نفوذی شود و پل ارتباطی بین فرهنگ ایران شیعه و آن‌جا باشد، ضمن این‌که شهید گنجی با سنی‌ها هم ارتباط داشت. خیلی از حاضران در محافل ادبی، سنی بودند و شهید گنجی در این محافل، صحبت‌های خیلی خوبی داشت، ولی وهابیون به خاطر ارتباطات گسترده‌اش نسبت به او احساس خطر کردند و در معرض ترور قرار گرفت. چرا که بلاشک شخصیت شهید گنجی در آن‌جا از سفیر و حتی سرکنسول ایران مهمتر می‌نمود و از آن‌ها خیلی بیشتر مطرح شده بود. عجیب است که زمانی که این اتفاق افتاد، که در واقع مأموریت شهید گنجی در پاکستان به پایان رسیده بود و اصرار آن‌ها برای این‌که ترورش کنند - در حالی که می‌دانستند دارد از پاکستان می‌رود - یک مقدار محل بحث بود.

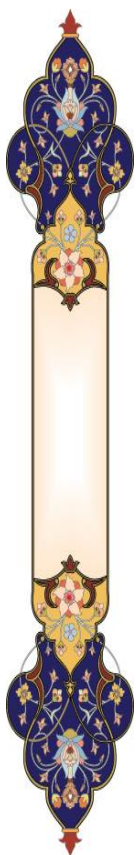


شهید گنجی نامه پایان مأموریت‌شان رسیده و حتی به ایشان رسماً اتمام مأموریتش ابلاغ شده بود. گنجی در طول یک ماه، هر روز در مراسم تودיעی که گروه‌های مختلف که برایش برگزار می‌کردند، مثل قشر دانشجو و دانشگاهی، یا گروه‌ها و محافل ادبی و هنری و حتی بازرگانان، شرکت می‌کرد. ایشان خیلی زود با هر کسی آشنا می‌شد و انس می‌گرفت، چه تاجر و چه صاحب هتل. یادم است بعضی جاها در محل برگزاری مراسم که با صاحب هتل یا هر شخصیتی آشنا می‌شد، از نظر شخصیتی آن شخص جدید را می‌شد جزو نخبه‌ها حسابش کرد یا این‌که توان اقتصادی، سیاسی، علمی و ادبی خاصی داشت و جالب این‌که شخصیت شهید گنجی نیز برای آن‌ها گیرایی خاصی داشت، علتش هم این بود که واقعاً با زبان و شعر و ادب و فرهنگ آن‌ها آشنا شده بود. من خودم بعضی از نمونه‌هایی را که افراد شیفته ایشان می‌شدند دیدم - حتی آدم‌هایی را که در وادی فرهنگ و هنر نبودند - مثلاً



یک بار به اتفاق آقای گنجی جایی دعوت شدیم تا برویم نزد صاحب هتل اینترنشنال لاهور - همان هتلی که جلوی آن هتل به بنده و شهید گنجی تیراندازی شد و ایشان به شهادت رسید - ما چند روز قبل از آن حادثه، به اتفاق با هم رفتیم و قرار بود برنامه تودیع، تنظیم شود.

ماجرای این قرار بود که چند بار، مراسمی از طرف گروه‌های مختلف برای تودیع شهید گنجی در آن هتل برگزار شده بود و صاحب هتل خیلی کنجکاو شده بود که بداند این آقای گنجی کیست؟ خوب، همیشه برای این که صاحب هتل تالارش را در اختیار گروهی بگذارد، بحث مالی نیز برایش مهم بود و گروه‌هایی هم که سالن هتل را رزرو می‌کردند، از نظر مالی کاری به شهید گنجی نداشتند، گاه یک جمع خاص علمی یا اهل ادب و از گروه‌های مختلف بودند که مثلاً می‌گفتند ما یک انجمن ادبی یا انجمن شاعران هستیم و می‌خواهیم مراسم تودیع بگیریم. خوب، لاهور کلاً دو - سه هتل و جای مناسب داشت، از جمله هتل اینترنشنال، که چندین روز مختلف، مراسم تودیع آقای گنجی در آن جا برگزار شده بود. داشتم می‌گفتم که صاحب هتل از روی کنجکاوی از شهید گنجی دعوت کرده بود و بنده با ایشان به آن جا رفتیم و در نهایت صاحب آن هتل، به شدت مجذوب اخلاق این شهید عزیز شد و خیلی تحت تأثیر ایشان قرار گرفت، برای این که گنجی یک ماه بود که اسمش هر روز در روزنامه‌های لاهور چاپ می‌شد. لاهور یک شهر مهم سیاسی در پاکستان نیز است و بعضاً به لحاظ تاریخی از پایتخت نیز مهم‌تر است، به لحاظ این که بنیاد استقلال پاکستان در لاهور گذاشته شده و به اصطلاح رهبر اعظم آن جا مرحوم محمدعلی جناح که به هر حال بنیادگذار پاکستان بوده، مقبره‌اش هست و آن منشوری که آن جا نوشتند و طی آن از هند جدا شدند، اصل و اساسش در لاهور بوده است. لاهور مرز هند است و مهم‌ترین شهر سیاسی پاکستان است و اکثر شخصیت‌های سیاسی و ادبی در آن جا حضور دارند. خوب، روزنامه‌های لاهور هم زیاد بودند و اساساً مردم پاکستان، سیاسی هستند. آدم‌ها روزنامه خوانند؛ حتی مردم کوچه و بازار. بنده در آن زمان مقایسه می‌کردم که در ایران ما این قدر روزنامه نمی‌خواندند، ولی آن جا مردم، حتی رهگذران خیابان و بقال‌ها اول صبح روزنامه دست‌شان است بنده زمان حکومت ژنرال ضیاءالحق هم پاکستان بودم، آن زمان حکومت نظامی بود و نواز شریف هم نخست وزیر بود. البته پاکستان سیستمش پارلمانی است و نخست وزیر مهمتر از رئیس جمهور است. در زمان حضور شهید گنجی در پاکستان هر دو گروه حاکم بودند، مدتی نواز شریف و مدتی هم بی‌نظیر بوتو.

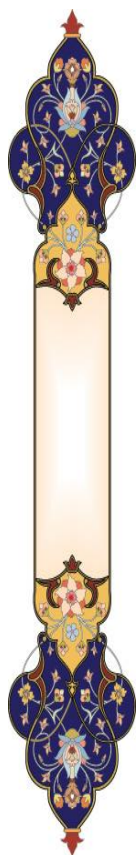




زمان شهادت شهید گنجی نواز شریف نخست وزیر بود. داشتم می گفتم که جو پاکستان، سیاسی و روزنامه‌ها آزاد است، الان هم همین طور است، فقط ممکن است از نظر مسائل پلیسی، کنترلی در کار باشد. در یک مقاطعی نیز حکومت‌های نظامی - مثل پرویز مشرف - سر کار آمدند. خاطر من است ضیاءالحق را که کشتند، بعد انتخابات شد و بی نظیر بوتو و نواز شریف آمدند. فکر می‌کنم شهید گنجی آغاز کارش با بی نظیر بوتو بود و در انتهای کارش زمانی که گنجی شهید شد نواز شریف آمده بود. در مراسم نماز جنازه ایشان آن‌ها حاضر شدند.

آن یک ماه آخر که شهید گنجی چندین مراسم تودیع داشت بی سابقه بود، یعنی برنامه تودیع برای مسؤولان قبلی خانه فرهنگ، فقط در حد یک مراسم بود که برگزار می‌شد و صرفاً هتلی می‌گرفتند و شخصیت‌ها نیز حاضر می‌شدند. اما برای شهید گنجی ده‌ها مراسم گرفتند، یعنی افراد مختلف خودشان مراسم می‌گرفتند و کراً ایشان را دعوت می‌کردند. شهید گنجی هم از این فرصت برای تبلیغ نظام استفاده می‌کرد و در خصوص نظام و اسلام صحبت می‌کرد و جاذبه دو طرفه به وجود می‌آورد و بین فرهنگ ایران و پاکستان تعلق خاطر بیشتری ایجاد می‌کرد. خب، زبان اردو به فارسی نزدیک است و او از این زمینه استفاده می‌کرد و با آن‌ها بیشتر آشنا می‌شد.

من آن‌جا دانشجو و مشغول درس خواندن بودم و با شهید ارتباط‌هایی این‌گونه و رفت و آمد داشتیم، معمولاً اگر مراسم یا برنامه‌ای بود با خانواده ایشان به مراسم می‌رفتیم، کلاً ارتباط خانوادگی با هم داشتیم. یکی از دوستان مان آقای مجید گل سرخ آن‌جا دانشجو بود که با او هم ارتباط خانوادگی داشتند و همسر ایشان با همسر شهید گنجی رابطه نزدیکی داشت و همین طور همسر بنده، این سه نفر با هم ارتباط داشتند. گویا آقای گل سرخ در همان دفتر آیت الله طاهری خرم آبادی مستقر بود و در عین حال دانشجو هم بود. خب، ما با شهید گنجی قبلاً هم ارتباط داشتیم، ولی ارتباط‌مان تنگاتنگ نبود. معمولاً کسانی که به عنوان دیپلمات می‌آیند با رعایت یکسری کلیات است، دیپلمات وقتی اولین بار می‌آید، ماشین بنز و راننده در اختیارش است و عادت دارد با راننده به این‌ور و آن‌ور برود و بیاید، ولی شهید گنجی این‌ها را کنار گذاشته بود. آن ماشین، دست این و آن بود. هر کاری که می‌خواستیم برایش انجام دهیم، خیلی راحت تصمیمش را می‌گرفت. تبعات تصمیم‌های خودش را می‌دانست، راحت می‌برید و می‌دوخت. اگر مشکلی بود حل می‌کرد، یعنی راه گشا بود. در زمان ایشان مهمان‌های زیادی از ایران آمدند که شامل همه‌گونه افراد بودند: چپ، راست، روحانی



و.... شهید گنجی خودش را محدود به جمع خاصی نمی‌کرد. آقایان فخرالدین حجازی و ابراهیم اصغرزاده و کلاً تیپ‌های مختلف می‌آمدند.

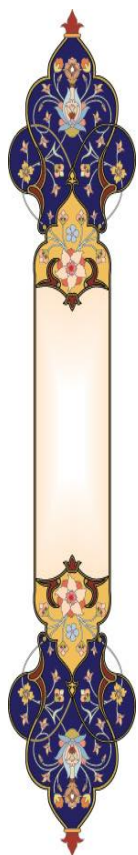
معمولاً شخصیت‌ها در مجالس و محافل خانه فرهنگ شرکت می‌کردند و سخنرانی می‌کردند. ملاقات کردن با یکسری از شخصیت‌های پاکستانی نیز برای آن‌ها تعریف شده بود، چون لاهور از لحاظ فرهنگی شهر مهمی است و از ایالت‌هایی است که تأثیر عمده‌ای بر حکومت دارند. شخصیت‌ها ملاقات زیادی می‌کردند و به اسلام آباد و جاهای دیگر هم می‌رفتند و دیدارهایی داشتند. لاهور یکی از جاهایی بود که اگر کسی به پاکستان و اسلام آباد می‌آمد، صددرصد به آن جا هم می‌رفت. دست اندرکاران رایزنی فرهنگی ایران در اسلام آباد با شهید گنجی ارتباط داشتند و همکار بودند، مثلاً آقای درّی و خانم ایشان که همکار شهید گنجی بودند، از لحاظ اجتماعی از ایشان شناخت دارند.

ما دانشجو بودیم و خیلی وارد بحث‌ها و ملاقات‌های سیاسی نمی‌شدیم. با شهید گنجی بیشتر ارتباط شخصی داشتیم و در محافلی که شخصیت‌های ادبی یا مذهبی بودند حاضر می‌شدیم. اگر ملاقات سیاسی داشته‌اند، همراه با جمعی بوده و ممکن است با سفیر خودمان یا شخصیت‌های سیاسی پاکستان ارتباط و رفت و آمد داشته‌اند، ولی شاخص دیدارهای شهید با شخصیت‌های سیاسی آن جا اعم از وزیر و غیره یا شخصیت‌های ادبی بوده و کلاً ارتباط اجتماعی گسترده‌ای داشتند. ایشان متفاوت با دیگران و دیپلمات‌های قبلی وارد پاکستان شد و با آن روحیه‌ای که داشت می‌توانست همه را جذب بکند و خیلی بر آن‌ها تأثیرگذار باشد.

### شهید گنجی به شعر اردو علاقه وافری داشت

شهید گنجی شعرهای اردو زیاد می‌خواند و خیلی هم علاقه داشت. زبان اردو را خیلی زود یاد گرفت و تکیه کلامش در صحبت‌هایش شعرها و تمثیل‌های اردو بود. ما به دلیل این که آن جا درس می‌خواندیم، دوست داشتیم انگلیسی یاد بگیریم، نه این که خیلی وقت‌مان را بر سر زبان اردو بگذاریم، ولی ایشان به دلیل نوع کاری که داشت، اساساً بنیاد کارش را بر یادگیری زبان گذاشته بود و سریعاً اردو را یاد گرفت وارد محافل و این جور جاها شد.

شهید گنجی یک شخصیت صمیمی و رفیق باز بود، واقعاً اگر کسی به دلش می‌نشست با او صمیمی می‌شد. با همه گرفتاری‌هایی که داشت، گاه ممکن بود خلف وعده هم بکند، ولی اولین کارش این بود که از دل آدم در می‌آورد و جبران می‌کرد. برخوردش خشک نبود. مسؤولین در سفارتخانه و

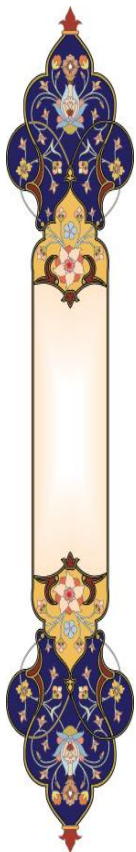


این جو جاها برخورد خشکی دارند، الان هم همان طور جدی هستند، اما شهید گنجی این طور نبود، یک روحیه بازی داشت و خلق و خویش با کارمندانش نیز همین طور بود، چه با کارمندان ایرانی و چه با کارمندهای محلی و پاکستانی. در محافل و مجالسی که دعوت می کرد یا برنامه‌ای در آن جا برقرار بود، خیلی راحت بود، هر کسی می آمد راه باز بود، دایره خانه فرهنگ خیلی بسته نبود، یعنی زمان ایشان درهای خانه فرهنگ باز شده بود، قبلاً کنترل شده بود. در زمان شهید گنجی رفت و آمد شخصیت‌ها وسیع تر و دایره، گسترده تر شده بود، حتی فراتر از چهره‌های خاص سیاسی، و ایشان افرادی را به مناسبت سالگرد انقلاب اسلامی به ایران می آوردند.

شهید گنجی بسیار فعال بود و دائم از این محفل به آن محفل می رفت، آدمی اهل استراحت نبود، اگر از ایران مهمان داشت همزمان مدیریتش می کرد، خودش به فلان مجلس می رفت و به کارمندان دیگر می گفت مهمان را اداره کنند. گاهی ماشین خودش را هم نمی آورد. به خاطر روحیه‌ای که داشت، هر چیزی که مهمان‌های ایرانی می خواستند آماده می کرد، حتی ماشین خانه فرهنگ را در اختیارشان می گذاشت. اگر ماشین نبود با تاکسی می رفت. مهمان را خیلی بیشتر تکریم می کرد، تا این که مثلاً قید و بند دیپلماتیک و برخورد خاص داشته باشد. واقعاً حیف شد؛ نمی دانم آینده‌ای که در پیش داشت چطور رقم می خورد؟ به دلیل این که با آن روحیه و انرژی که داشت، فکر می کنم می توانست رشد سریعی در فاز خارج از کشور داشته باشد. اگر این جا نبود، جایی دیگر و هر جا که می رفت، حتماً موفق می شد، چون جاذبه‌اش زیاد بود و به قول معروف تربیت شده مجموعه مدرسه عالی شهید مطهری و برگرفته از آثار این استاد شهید بود. واقعاً جاذبه‌اش خیلی بیشتر از دافعه‌اش بود. میلش به جذب کنندگی خیلی بیشتر بود تا دایره‌ای که مثلاً حدودی را باید در آن کنترل کند، ولی دایره کارش بیشتر جذب افراد بود.

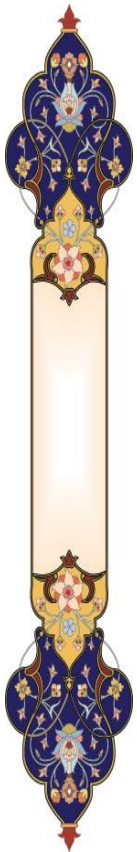


پیشرفت خوبش وهابیون را نگران ساخت و همین باعث ایجاد زمینه شهادتش شد. مخصوصاً با مشکلاتی که با گروه آن جا داشت، به هر حال از محافل آن جا باعث می شد اطلاعاتی درز کند و



خودش هم آدم خیلی بازی بود و حرف‌هایش را رک می‌زد، به همین خاطر بعضی از افراد تندرو در انجمن اسلامی یک مقداری رفتارش را برنمی‌تابیدند. در همان زمان بیش از یکصد دانشجوی ایرانی آن‌جا بودند که ایشان با آن‌ها مرتبط بودند. به طور هفتگی لاقلاً چهار درصدشان به محافل می‌آمدند، بقیه‌شان هم مثلاً یک روز در میان می‌آمدند و ارتباط داشتند. آن موقع دفتر طاهری خرم آبادی از محل بودجه‌ای که داشت، به عنوان دفتر امام، کمک هزینه‌ای به طلبه‌های دانشجو در پاکستان می‌دادند. خب، با این مجموعه دانشجویان یک ارتباطی ایجاد شده بود و بنده هم با خانه فرهنگ ارتباط داشتم. شهید گنجی سعی می‌کرد با همه دانشجویان ارتباط داشته باشد و این دایره را خیلی بسته نکند. آن موقع افراد انجمن اسلامی مقداری تندتر بودند، بعضی حرکاتش را برنمی‌تابیدند و انتقادهایی هم شد. با روحیه بازی که ایشان داشت، اهل این مسائل که باید دانشجو با این تیپ به خصوص در محفل بیاید نبود، هر کسی آزاد بود بیاید، ولی آن افراد تندور مایل نبودند کسی از طرف جمهوری اسلامی بیاید. این انجمن اسلامی هم خودش را در جایگاهی می‌دانست که حتماً در ارتباط با سفارت و خانه فرهنگ هم مسؤول باشد. آن جلسه‌ای هم که در خانه فرهنگ تشکیل می‌شد، در واقع جلسه‌ای بود که انجمن اسلامی ترتیب می‌داد. معمولاً مسؤول خانه فرهنگ آن‌جا برای دانشجویان صحبت می‌کرد، چون رسم همین بود و یکی از سخنرانان همیشه شهید گنجی بود. اطلاعات مذهبی، سیاسی و عمومی‌اش خوب بود، رشته کلام در دستش بود و اصلاً هم خسته کننده نبود. صحبت‌هایش باز و دو طرفه بود.

این‌گونه نبود که بخواهد عقیده خودش تحمیل کند. فکر می‌کنم اساساً هنر گنجی نفوذ در قلب آدم‌ها بود. در عین حال آدم پرکاری بود و سریع کار می‌کرد و فرصت سوزی نمی‌کرد، می‌برید، می‌دوخت، این‌که آن‌قدر بنشینند و در یک پروسه طولانی تصمیم بگیرد نبود. زود تصمیم می‌گرفت، انجام می‌داد، جلو می‌رفت، بعضاً یکی از او خوشش می‌آمد، یکی خوشش نمی‌آمد؛ این حرف‌ها هم بود. بعضی‌ها در تهران یا جاهای دیگر تمایل نداشتند که او این‌قدر باز عمل کند، ولی آدمی بود که به قول آقای شهبازی اعتقاد خاصی به روحانیت داشت، یعنی در عین حال که آدم بازی بود، ولی واقعاً اعتقاد داشت. روی افراد خاص و کسانی که از آن‌ها نشأت گرفته بود، خیلی زوم می‌کرد و ارتباط داشت و مایه می‌گذاشت. بر آن چیزهایی که برگرفته از تعلیماتش بود، در تعلیمات حوزوی و اطلاعات قرآنی و اردو، مسلط بود. کاملاً مسلط صحبت می‌کرد و مجموعاً شخصیت با جاذبه‌ای





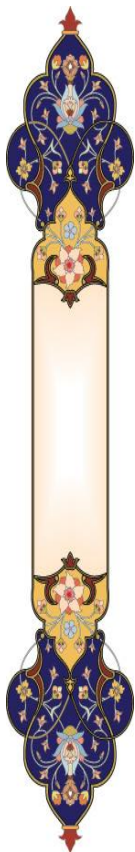
بود و آینده‌ای درخشان و جایگاه ویژه‌ای داشت، اگر اتفاقی نمی‌افتاد و این چهره را با آن عداوت از بین نمی‌بردند.

### "یا خدا یا خدا" آخرین کلام گنجی قبل از شهادت

آقای گنجی دقیقاً در آخرین مراسم تودיעی که یکی از گروه‌ها برایش گرفته بودند شهید شد. ما به اتفاق از خانه فرهنگ برای شرکت در آن مراسم راه افتادیم. آن مراسمی که در هتل اینترنشنال ترتیب داده بودند، قرار بود یکی از مهم‌ترین و مفصل‌ترین مراسمی باشد که در آن دوره برگزار می‌شد. نمی‌گویم تمامی آن چند مراسم تودیع را می‌رفتم، ولی بعضاً تعدادی را رفتم و این مراسم را نیز شهید اصرار داشت که بیایم، چون مراسمی رسمی بود که ترتیب داده بودند. بنده ابتدا به خانه فرهنگ رفتم و از آن‌جا به اتفاق با هم رفتیم، همراه با یک راننده پاکستانی و یکی از شخصیت‌های ادبی پاکستان به نام آقای حسن رضوی.

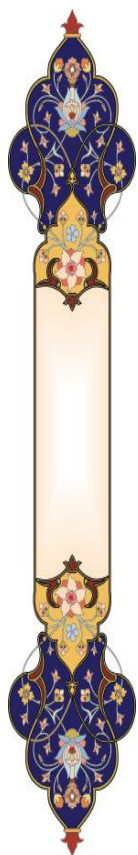
این اتفاق جلوی در هتل افتاد. هنگام رسیدن به محل، پس از پیاده شدن از اتومبیل، با شلیک رگبار گلوله، بلافاصله، من و آقای گنجی، هر دو، به زمین افتادیم. من تا لحظاتی باور نمی‌کردم که واقعاً چه اتفاقی افتاده است. چون شنیدن صدای گلوله و ترقه‌های مکرر در هنگام جشن‌ها و مراسم در مقابل هتل‌ها در لاهور امری عادی بود، اما نمی‌دانستم این بار چه شده، تا این که پیکر غرقه در خون صادق را بی‌حرکت نقش بر زمین دیدم. اگر اشتباه نکنم، من جلو ماشین نشسته بودم سمت راست، آقای رضوی پشت راننده و شهید گنجی هم پشت ما بود. شهید گنجی همزمان یا زودتر از ما در را باز کرد، حالا چطور شد که در آن وضعیت، این دو نفر چیزی‌شان نشد، فقط خواست خدا بود. القصه، من جلو بودم و به اتفاق شهید گنجی که عقب بود، دو تا دری را که به سمت هتل بود باز کردیم، که به سمت ما تیراندازی شد. شهید گنجی درجا به شهادت رسید، با صدای رگبار گلوله، لبخندش با فریاد «یا خدا، یا خدا» به خون سرخش گلگون شد. لحظاتی که در کنارش افتاده بودم، ناباورانه پیکر بی‌حرکتش را می‌نگریستم. دیگر صدایی از او نشنیدم، روح بلندش در حال پرواز به ملکوت و پیوستن به معبود بود. آری، او این‌چنین با لاهوریان وداع گفت؛ بی‌آن که فرصت وداعی به دوستان ایرانی خود نیز بدهد.

سه گلوله به من خورده بود، یک تیر به کنار شکمم سمت چپ، یکی به دست و یکی هم به پشتم، ولی خوشبختانه به جز دستم، بقیه آسیب‌ها جزئی بود، گلوله‌ها فقط یک مقدار شکاف ایجاد کرد، عمقی نداشت، عصب دستم قطع شد و استخوان‌هایم شکست. عمدتاً دستم آسیب دیده بود که تا



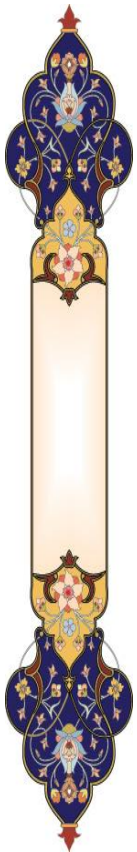
این‌ها ترمیم شد، پنجاه روزی بیمارستان در ایران بودم، اما چون دو بار در ایران عملم کردند و عمل، اصلاً موفق نبود، بعداً برای عمل مجدد به لندن رفتم، اما دیگر عمل عصب جواب نداد و حالا دستم محدودیت حرکتی و مشکلات خاصی دارد.

در صحنه، حداقل یک راکب به همراه یک ضارب را دیدیم، که شاید از گوشه و کنار نیز حمایت می‌شدند. ضارب از قبل، در گوشه دیوار هتل کمین کرده بوده، که در لحظه پیاده شدن، ما دو نفر را که از یک سمت ماشین پیاده می‌شدیم به رگبار می‌بندد. خب، هدف آقای گنجی بود، ولی بالاخره ما هم کنار ایشان بودیم، آن‌هم فقط با فاصله درهای اتومبیل که برای پیاده شدن، بازشان کرده بودیم. یادم است موقعی که بر زمین افتادم، دیدم که شهید گنجی هم درجا افتاده، اما فکر نمی‌کردم شهادتش قطعی باشد. بنده در آن لحظه دردی شدید داشتم، ولی بیهوش نشده بودم. در همان لحظه بلند می‌شدم تا ببینم آقای گنجی در چه حالی است. تا چند لحظه‌ای کسی جرأت نمی‌کرد نزدیک ما شود و می‌دیدم که همه پشت شیشه‌های هتل ایستاده‌اند. به نظرم آقای گنجی به پشت، روی زمین افتاده بود. چند دقیقه بیشتر طول نکشید که بقیه آمدند و راکب موتور و ضارب به سرعت فرار کردند. حادثه نادری بود که در لاهور پاکستان برای یک شخصیت فرهنگی اتفاق می‌افتاد، انتظار چنین برخوردهایی با گنجی اصلاً وجود نداشت. یکی از دانشجویان جلو آمد و به کمک بقیه ما را در یک ماشین گذاشتند و از آن‌جا سریعاً مرا به یکی از بیمارستان‌ها آوردند. وقتی پرسیدم آقای گنجی چه شده؟ گفتند او در اتاق کناری است. فردای آن روز مرا عملی جزئی کردند. آقای جواد منصوری سفیر ایران در پاکستان به ملاقاتم آمد و کم‌کم پی بردم که گنجی عزیز شهید شده است. بعد، همه ما با خانواده‌های مان و آقای سید کاظم شهبازی، در معیت جنازه مطهر شهید سوار هواپیما شدیم و به ایران آمدیم. این سفر پایان خیلی تلخی داشت. در فرودگاه، وزیر وقت ارشاد به پیشوا زمان آمد. سپس از طرفی من به بیمارستان رفتم و پنجاه روز در بیمارستان بستری بودم و از طرف دیگر، جنازه برای تشییع و انجام مراسم مربوطه، به سمت جنوب رفت؛ تا برای ابد آرام بگیرد. لحظه لحظه بودن با آن شهید و شرکت با او در مجالس متعدد و محبتی که از مردم لاهور نسبت به شهید گنجی مشاهده می‌کردم، برای من خاطره است، به خصوص یک ماه آخر و وداع آن عزیز با مردم لاهور و محافل متعددی که به افتخار او جهت تودیعش برگزار می‌شد، از خاطره‌های فراموش نشدنی من است.



یکی از خاطره‌ها مربوط به زمان وقوع حادثه دلخراش زلزله شمال در اواخر بهار ۱۳۶۹ بود که ایران از مجامع جهانی درخواست کمک کرده بود و به دنبال آن، شهید گنجی از کسانی بود که برای جمع آوری کمک‌های مردمی و تلاش در این زمینه، لحظه‌ای قرار نداشت و از کسانی بود که توانست فقط از یک شهر لاهور مبلغی بیش از یکصد هزار دلار و مقادیر زیادی کمک‌های جنسی جمع آوری کند. آن چه من شاهد بودم و واقعاً تحسین برانگیز بود، این بود که اغلب این کمک‌ها به خاطر ارتباط و رفاقتی بود که مردم با شهید گنجی داشتند و او را واسطه امین این کار خیر می‌دیدند، به طوری که معمولاً هنگام حضور او در هر مجلس و با کوچکترین اشاره‌ای، مبالغ زیادی را تقدیم ایشان می‌کردند و این در حالی بود که حساب‌های متعددی از طرف دیگر کانال‌های رسمی و نمایندگی‌های سیاسی جمهوری اسلامی در پاکستان به همین منظور اختصاص داده شده بود. به خاطر می‌آید که در یکی از این موارد، شهید گنجی با ترتیب دادن مجلسی به منظور تجلیل از کشته شدگان حادثه، ضمن دعوت از چند شخصیت سیاسی و محلی و بعضی از دوستان خود، که علاقه‌مند کمک به بازماندگان حادثه زلزله بودند، ضمن ایراد یک سخنرانی پر احساس در تجلیل از کشته شدگان و عظمت واقعه‌ای که اتفاق افتاده بود، از کسانی که در این راه کمک می‌کنند نیز تقدیر کرد. در همین مجلس، فقط یکی از دوستان شیعه شهید گنجی چکی در حدود بیست و پنج هزار دلار تقدیم زلزله زدگان کرد و این در حالی بود که آن شخص، نه یک شخصیت سیاسی بود و نه در چند سال گذشته ارتباطی با خانه فرهنگ داشت و این کمک فقط در اثر جاذبه‌های خاص شهید گنجی در ارتباط و دوستی با افراد، به ما شده بود.

در این جا جا دارد یکی از خاطرات مراسم تودیع آقای گنجی را نیز ذکر کنم. در یکی از چند مراسم باشکوهی که مدتی قبل از شهادت شهید و با حضور عده کثیری از مردم لاهور برگزار شده بود، مقاله بسیار زیبایی با نثر مسجع، در وصف لاهور و خاطرات بودن در کنار مردم خوب لاهور و لحظه‌های سخت جدا شدن از آنها، توسط همسر شهید گنجی خوانده شد. در طول خواندن آن مقاله، بی‌اختیار اشک‌های شهید سرازیر می‌شد، به طوری که وقتی برای سخنرانی به روی صحنه دعوت شد، تا چند دقیقه، هر قدر می‌کوشید، اما از شدت بروز احساسات، نمی‌توانست چیزی بگوید و بعد، بی‌آن که صحبتی بکند، با کف زدن‌های حزار، دوباره به جای خویش بازگشت. این یکی از لحظات به یاد ماندنی روزهای قبل از شهادتش بود و من وقتی نگاه می‌کنم که او چه کرده که



این چنین نسبت به آن مردم و دوستداران انقلاب عشق می‌ورزد و آن قدر مورد علاقه مردم واقع شده، نمی‌دانستم چه بگویم؛ درست مثل حالا.

### شهید گنجی همه را به سوی خود جلب می‌کرد

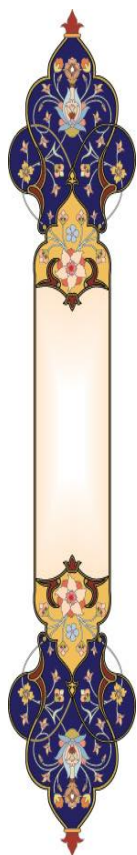
خلقیات شهید گنجی به گونه‌ای بود که واقعاً دوست جذب می‌کرد و صمیمیت خاصی با دوستانش داشت، حفظ دوست برایش خیلی مهم بود، دائماً دلتنگ دوستانش می‌شد، هر جا محفلی بود به آن‌ها زنگ می‌زد، مهمانی می‌داد، مهمانی می‌رفت. یک آدم پر عاطفه و قابل نفوذ و شخصیتی واقعاً تأثیرگذار در مجموعه لاهور بود و قابل مقایسه با افرادی که در این سلک و منصب آن جا می‌آمدند نبود؛ این خصوصیت بارزش بود. جایگاه و شخصیتی داشت که در آینده می‌توانست وزنه‌ای باشد، چون آن موقع سن شهید گنجی حداکثر بیست و هفت سال بود و بین سنین بیست و سه، چهار سالگی تا بیست و هفت سالگی، یعنی دوران جوانی، در پاکستان بود و می‌توانست بعدها به عنوان آدم جاافتاده تأثیرگذار باشد.

در مجموع وی را فردی جاذب و دوست داشتنی یافتیم و این‌ها خصوصیات بودند که اغلب شخصیت‌ها و افرادی که حتی در فرصت کوتاهی با شهید گنجی نشستند بودند و از نزدیک برخورد گرمش را دیده بودند، در او می‌دیدند و مجذوبش می‌شدند.

به علاوه، زندگی شهید، از هنگامی که خود را شناخت، توأم با خودسازی و احساس تکلیف در برابر جامعه و کوشش، در به ثمر رساندن اهداف والای اسلامی بود. او در تحقق آرمان‌های امام راحل (ره) و حرکت در جهت وحدت اسلامی و جذب دوستداران انقلاب لحظه‌ای از تلاش بازنیستاد.

آن چه در خصوص تلاش‌های این شهید می‌توان گفت، این است که ورودش به لاهور و عظمت کاری که در آن دیار انجام داد، به حق، نطفه عطفی در زندگی آن شهید و تحقق گوشه‌ای از اهداف و نیات بلندش بود. شهید گنجی فعالیت‌های خود را در لاهور با تحقیق و تتبع در فرهنگ، اجتماع و سیاست کشور و مردم پاکستان و شناسایی راه‌ها و عوامل نفوذ فرهنگ غرب و اهدافی که استکبار در جوامع اسلامی چون پاکستان دنبال می‌کند آغاز کرد و ادامه داد.

فعالیت‌های شهید گنجی به مراتب فراتر از حد مسؤولیت محوله به او به عنوان انجام دهنده وظایفی مشخص و ارائه نتایج آن به مقامات بالاتر بود. او برای پیشبرد اهداف والای اسلامی و اتحاد مسلمین، به دل‌های مردم راه یافت، آن چنان که گویی لاهوری‌ها، گوهر گمشده‌ای را یافته بودند و با او سخن‌ها از دل گفته و شنیده بودند. بی‌جهت نبود که لاهور در طول یک ماه در هنگام وداعش شاهد



کم نظیرترین مراسم تودیع برای یک دیپلمات بود و بی‌جهت نبود که اکثر مردم و شخصیت‌های پاکستانی، چه با سخن، چه با شعر و چه با تقدیرنامه‌های رسمی و تقدیم هدایا و یادبودها در زمان حیاتش آن‌چنان از او تقدیر کردند. به نظرم گرچه شهید گنجی فعالیت خود را از ایران آغاز کرد، ولی مردم پاکستان و به خصوص لاهوری‌ها بیش از همه و بهتر از دیگران او را شناختند و بر فعالیت‌هایش ارج نهادند. اما افسوس، قبل از این‌که هموطنانش نیز او و شخصیتش را آن‌چنان که بود دریابند، دستان ناپاک ایادی استکبار آن عزیز را از ما گرفت.

گنجی مثل دیگر شهیدان، با دستی پر به دیدار معبود شتافت و این ما هستیم که باید از ایشان درس بگیریم و ارزش‌هایی را که آن شهید به دنبالش بود و جان خویش بر سر آن راه گذاشت پاس بداریم. این وظیفه بیشتر بر عهده کسانی است که مسؤولیت خطیر رساندن پیام انقلاب اسلامی را در دل‌های تشنه حقیقت‌جوی مردم دیگر کشورهای جهان بر دوش دارند. آن‌ها باید ببینند که گنجی چگونه با درک ظرافت‌های فرهنگی یک جامعه، انقلاب اسلامی و فرهنگ ایران اسلامی را به درون قلب‌های مردم هدایت کرد و چگونه با ایجاد رابطه‌های عمیق دوستانه، در پی تحقق آرمان‌های والای امام راحل(ره) در جهت وحدت مسلمانان در مقابل کفر و استکبار بود. بی‌سبب نبود که آن‌چنان مورد لطف و محبت دوستداران اسلام ناب محمدی(ص) قرار گرفت و آن‌طور خشم کج‌فهمان سرسپرده وهابی را برانگیخت، تا جایی که حتی آخرین روز حضورش در لاهور را نیز نتوانستند ببینند و آن‌گونه مظلومانه وی را به شهادت رساندند.

